

گزیده اشعار آئینی (۳)

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام - تاسوعا

محرم الحرام ۱۴۳۶ ه.ق - مهر ۹۳



مشک برداشت که سیلاب کند دریا را
رفت تا تشنگی اش آب کند دریا را
آب روشن شد و عکس قمر افتاد در آب
ماه می خواست که مهتاب کند دریا را

در زیارتنامه‌ی منسوب به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌خوانیم:

«السلام علی العباس بن أمیر المؤمنین المواسی أخاه بنفسه الآخذ لغده من أمسه الفادی له الواقی الساعی الیه بمائه المقطوعة
یداه».

سلام بر عباس فرزند امیرمؤمنان علیهما السلام که جانش را در راه مواسات با برادرش تقدیم نمود، دنیایش را در راه تحصیل
آخرت صرف کرد و جانش را برای حفاظت از برادرش قربانی ساخت...

حجره طلبگی

<http://hoseini13.blog.ir>

ماه من تو کجا و خاک کجا؟
آسمان را سپرده ای به زمین
خوب شد زینبم نبود و ندید
با چه وضعی تو خورده ای به زمین

با زمین خوردنت من افتادم
خواهرم بین خیمه ها افتاد
یکی از دست های تو اینجاست
بگو آن دیگری کجا افتاد؟

این همه سال منتظر بودم
بشنوم یک برادر از آن لب
گفتی اما چگونه؟ شکر، ولی
حسرتش ماند بر دل زینب

با چه رویی به خیمه برگردم

چه بگویم جواب طفلان را

تا برایت دعا کنند دیدم

جمع کرده رباب طفلان را

با چه رویی حرم روم وقتی

پیکرت را نمی برم عباس

بعد تو وای بر دل زینب

بعد تو وای بر حرم عباس

ترسم از غارت تو و خیمه ست

این جماعت ز حرص لبریز اند

نروم ، میروند سمت خیام

بروم بر سر تو میریزند

غارتش را شروع کرده عدو

آن که این مشک پاره را ببرد

با چه وضعی غروب از خیمه

معجر و گوشواره را ببرد

۲

اشعار شب تاسوعا - علی اکبر لطیفیان

ای وای سایه ی سرم ازدست میرود

پشت و پناه دخترم از دست میرود

بی تکیه گاه می شوم و میخورم زمین

یک کوه دربرابرم از دست میرود

او یک تنه تمام بنی هاشم من است

با این حساب لشگرم از دست میرود

دارم برای غارتم آماده میشوم

ای وای من برادرم از دست میرود

این ضربه ی عمود ، عمود مرا کشید

از این به بعد این حرم از دست میرود

نزدیک میشوند به خیمه نگاه کن

دارد غرور خواهرم از دست میرود

۳

اشعار شب تاسوعا – حسن لطفی

بین سرها همه گشتیم و سری پیدا شد

حرف مردی شد و صاحب جگری پیدا شد

میکشیدند رخس را هنری پیدا شد

تا که خورشید بسوزد قمری پیدا شد

از ازل خاک درش هر که جگر داشته شد

بیرق رایت العباس برافراشته شد

فهم ایجاد نفهمید ملاقاتش را

به خدا تا نفس صبح مناجاتش را

ابر لطف است ببینید عنایاتش را

کیست اینجا نگرفته همه حاجاتش را

چه شکوهی چه شهودی چه شتابی دارد

خوش بحال دل زینب چه رکابی دارد

به علی رفته رسیده جگر شیر دَرَد

زهره ها را همه با نعره تکبیر دَرَد

سینه ی کوه به یک ضربه ی شمشیر دَرَد

باد تیغش زرهِ خصم زمین گیر دَرَد

دشمن انداخته بین یلان شوری را

یاد داده به همه رسم سلحشوری را

رفتی و پشت سرت اشک حرم در آمد

رفتی و پشت سرت چند قدم خواهر آمد

خبر از تو که نشد گریه ی اصغر آمد

باز با گریه بر او گریه مادر آمد

پیش گهواره نشسته است عروس زهرا

دختری گفت که باباست ولی واویلا

تو زمین خوردی و جرات به حرامی آمد

تو زمین خوردی و سرنیزه ی شامی آمد

پشت هم ضربه ی شان بر سر ما می آمد

تو زمین خوردی و با ناله پیامی آمد

پدرم از نجف آمد تو هم از خیمه بیا

مادرت آمده با قدّ خم از خیمه بیا

چقدر پیکر تو پیکر تو پر دارد

بین ابروی تو سخت است ترک بر دارد

بعد تو خاک ، یتیمم روی معجر دارد

آخر آن خیمه ی تنها شده دختر دارد

خوب پیدااست که چشم تو چرا شرمنده است

وای بر من که گلویت به تکانی بند است

من نبودم که تو را با زدندت می بردند

رسمشان است به غارت بدنت می بردند

نیزه در کتف فرو کرده تنت می بردند

نه فقط خود زره پیروهنت می بردند

رسمشان است که با نیزه بلندت بکنند

یا سنان است که با نیزه بلندت بکنند

تا سرت از سر نیزه به تکانی افتاد

پیش چشمان یتیمی به میانی افتاد

چشم زینب با قد کمانی افتاد

کار ما بی تو به این هرزه زبانی افتاد

کاش محکم تر از این خوب سرت می بستند

تا خجالت نکشی چشم ترت می بستند

۴

اشعار شب تاسوعا - علی اکبر لطیفیان

آب میخواهد چه کار؟ آب آورش را پس دهید

آی مردم! زود عموی دخترش را پس دهید

دست هایش را چرا در زیر پا انداختید؟
زودتر آن سایه بان خواهرش را پس دهید

لشگرِ بی آبرو ، این آبرو ریزی بس است
مشک ، یعنی آبروی مادرش را پس دهید

گم شده اعضای او از ضربه ی سختِ عمود
خاکهایِ علقمه چشم ترش را پس دهید

دستمالی بود تا سر را به هم نزدیک کرد
لااقل عمامه ی رویِ سرش را پس دهید

آن شبی که میدود در بین صحرا دخترش
آبروداری کنید و معجزش را پس دهید

آه میبیند نگاهِ مادری در خیمه ها...

کم پریشان‌ش کنید و اصغر‌ش را پس دهید

۵

اشعار شب تاسوعا

آسمان پیش نگاه تر من می لرزد

تو زمین می خوری و پیکر من می لرزد

خبرت را به سوی خیمه هراسان بردند

خیمه از حال دل مضطر من می لرزد

دست من نیست کنار تو زمین می افتم

زانویم از غم آب آور من می لرزد

تیر در چشم تو چون خورد سپاهم آشت

صف مژگان تو نه لشکر من می لرزد

چون عطش شعله کشد لرزه به تن می افتد

بین گهواره علی اصغر من می لرزد

بعد تو دست حرامی به حرم باز شده

بی سبب نیست تن دختر من می لرزد

دشمن از کشتن تو فکر جسارت کرده

رفتی و بی تو دل خواهر من می لرزد

۶

اشعار شب تاسوعا - سعید خرازی

گر نخیزی تو زجا ، کارِ حسین سخت تر است

نگران حرمم ، آبرویم در خطر است

قامتِ خم شده را هر که ببیند گوید:

بی علمدار شده ، دستِ حسین بر کمر است

داغ اکبر رمق از زانوی من بُرد ولی
بی برادر شدن از داغ پسر سخت تر است

دست از جنگ کشیدند و به من میخندند
تو که باشی به بَرَم باز دلم گرم تر است

نیزه زار آمده ام یا تو پُر از نیزه شدی
چو ملائک بدنت پُر شده از بال و پر است

پیشِ من با سر مُنَشَق شده تعظیم نکن
که خدا هم ز وفاداری تو با خبر است

علقمه پر شده از عطرِ گلِ یاس ، بگو
مادرم بوده کنارت که حسین بی خبر است

به تو از فاصله ی یک قدمی تیر زدند

قد و بالای رَسا هم سببِ دردسر است

اصغر از هلله کردن بدنش میلرزد

گر بداند که تو هستی کمی آرام تر است

تیر باران که شدی یادِ حسن افتادم

دستت افتاده ز تن ، فرق تو شق القمر است

وعده ی ما به نوک نیزه به هر شهر و دیار

که به دنبال سرت خواهرمان رهسپر است

۷

اشعار شب تاسوعا – علی اکبر لطیفیان

همین که نام بلندش کنار من پیچید

میان هر دو جهان اعتبار من پیچید

شهاب هر چه رها شد به جان خویش خرید

ز بس که ماه حرم در مدار من پیچید

قرار بود خرابش کند امان نامه

چه لحظه ها به خودش در کنار من پیچید

همین که رفت، نشستم به روی دست زدم

خدا به خیر کند! کار و بار من پیچید

دخیل طفل رباب مرا نشانه گرفت

همین که تیر به مشک نگار من پیچید

سرش که ریخت سر شانه اش، به دنبالش...

صدای گریه ی بی اختیار من پیچید

سر عمود سرش را به هر طرف می برد
ز بس که رفت و به گیسوی یار من پیچید

که فرود که برگشت، علتش این بود
رکاب اسب به پای سوار من پیچید

کنار علقمه وقتی روی زمین افتاد
صداش بیشتر از انتظار من پیچید

شکستنش کمرم را شکست و جار زدند
قدم، قدم، خبر انکسار من پیچید

۸

اشعار شب تاسوعا – وحید قاسمی

آب شرمنده ی لب‌ت عباس
تشنگی مُرد از خجالت تو

مرد و مردانگی برای ابد

رفت زیر بلیط غیرت تو

**

به ازاین باش با بدان؛ انگار

باب حاجات بهتر از مایی

جمله ام از حسادت است آقا

بیشتر مال ارمنی هایی

**

آبرودار آسمان هایی

مهربانِ عشیره ی احساس

در شکوه مقامت آوردند :

رَحِمَ اللهُ عَمَى العباس

**

عشق مدیون جان فشانی هات

معرفت از ازل گرفتارت

شیر ام البنین خلالت باد

تا قیامت ادب بدهکارت

پدر مشک های دلواپس

ساقی بی شراب و پیمانه

دختری منتظر نشسته؛ بیا

حُرمت قول های مردانه

کوری چشم حرمله برخیز

یا علی! شاه لشگرش پاشید

غیرت الله! خواهرت زینب

خاک غم روی معجرش پاشید

یا علی! شاه بی علمدار است

چند متری شیب گودال است

پای دشمن به خیمه ها وا شد

این صداها؛ فغان خلخال است

**

من بمیرم که هر کس و ناکس

روی تو تیغ می کشد عباس

دست هایت چه نعمتی بودند

چادری جیغ می کشد عباس

۹

اشعار شب تاسوعا - رضا قربانی

خدا کند که کسی تیر اینچنین نخورد

بدون دست به یک لشکر لعین نخورد

سه شعبه تا که رها شد نشستم و گفتم

خدا کند که به آن چشم نازنین نخورد

بدون دست کسی که تنش پُر از تیر است

خدا کند ز بلندی فقط زمین نخورد

کنارِ پیکرت افتاده استخوانِ سرت
خدا کند که کسی گُزرِ آهنین نخورد

به رویِ دست زدم تا که دامت از دست
بدونِ تو که کسی آب بعد از این نخورد

۱۰

اشعار شب تاسوعا – قاسم نعمتی

خوردی زمین و حیثیت لشکرِ شکست
اصلی ترین ستون خیام حرم شکست

فریاد های «انکسری» بی دلیل نیست
در اوج درد تکیه گاه آخرم شکست

از ناله های «یا ولدی» در کنار تو

معلوم شد که باز دل مادرم شکست

درد مرا فقط پدرم درک می کند

دیدم چگونه بال و پر جعفرم شکست

ساق عمود در سر تو گیر کرده است

نعره زنم که وای سر حیدرم شکست

تو در میان علقمه از پا نشستی و

در بین خیمه ها سپر خواهرم شکست

وقتی عمود خیمه کشیدم سکینه گفت:

دیدی غرور ساقی آب آورم شکست

آن شب که سوخته ها همه دور زینب اند

گوید عمو کجاست ببیند سرم شکست

وقتی شتاب سیلی و مرکب یکی شدند
هر جفت گوشواره، زیر معجرم شکست

۱۱

اشعار شب تاسوعا – علیرضا لک

مثل دریا شده است و تر شده است
آسمان بود و باز تر شده است

پیش رویش هزار چشمه عطش
پشت سر آب نوحه گر شده است

بعد معراج دست ها؛ حالا
هر عمودی چه با جگر شده است

ای برادر برادرت دریاب

موقع رفتنم دگر شده است

او که از خیر دیدنش نگذشت

تیری اما به چشم شر شده است

چیزی از او نمانده است ولی

از همه هر که هست سر شده است

دختری هم به معجزش میگفت

حتم دارم که یک خبر شده است

عطر نیلی آسمان برداشت

دستهایی که بال و پر شده است

ای بزرگ قبیله ی دریا

مرد شب های روشن صحرا

قصه ی خواب کودکان حسین

ذکر نجمه، رباب با لیلا

میرسد از کنار گهواره

لای لای عمو عمو سقا

وقت رفتن برای آب انگار

میروود طور، حضرت موسی

تا که می آید از شریعه ببین

باز هم میشود سرش دعوا

همه ی کودکان به دورش جمع

بوی اسفند میکند غوغا

به پناهِش همه پناهنده

همه حتی امام عاشورا

شرف تامّ و تمام شرف

کیست این شرزه شیر شاه نجف

خویش را قبله گاه عالم کرد

زره اش را به سینه محکم کرد

شه پری جای پر به خوودش زد

پری از جبرئیل را کم کرد

آسمانی فرشته بوسه زدش

تا به دستش عقیق خاتم کرد

با دو دستش علی اصغر را

بین گهواره اش معمّم کرد

پیش زینب رسید و رخصت خواست

سر به زیر ایستاده سر خم کرد

چادرش را کشید بر چشمش

نخی از آن کشید و پرچم کرد

خواست طوفان کند به هم ریزد

ابرویش را دوباره درهم کرد

برقی از نعل مرکبش برخاست

همه ی دشت را جهنم کرد

لرزه انداخته به عزرائیل
آسمان گرم شد زمین دم کرد

به رجز گفت نام زهرا را
زد گره دستمال مولا را

از میان غبار می آید
کوهی از اقتدار می آید

از سر و وضع دشمنان پیداست
مردی از کارزار می آید

میمینه میسره همه چشم است
چقدّر با وقار می آید

چشم‌ها خیره و دهان‌ها باز

مثل یک آبشار می‌آید

تیغ نه یک نگاه تو کافی ست

تا که وقت شکار می‌آید

دلِ تیغت گرفت بین غلاف

ذوالفقارت به کار می‌آید

بانگ تکبیر میرسد به حرم

نعره‌ی الفرار می‌آید

دختری مژده داد: عمو آمد

گفته بودم بهار می‌آید

آسمان زیر چکمه‌های عموست

این صدا این صدای پای عموست

نیتی کرد و مشک را برداشت

جگری پاره آب آور داشت

میرود علقمه و میسوزد

به لبش روضه های مادر داشت

روضه هایی که مجتبی میگفت

حرف هایی که روز آخر داشت:

کوچه ای بود کوچه ای سنگی

کوچه ای که دو تا کبوتر داشت

دست صیاد راه آن را بست

کینه ی بدر و بغض خیبر داشت

مادری روی خاک ها افتاد

پیش طفلی که دست بر سر داشت

پای چشمش نشان دستی بود

خون تازه به روی معجر داشت

غم گل های پرپر او را گُشت

عاقبت داغ مادر او را گُشت

...دستش افتاده سر دوتا شده است

با امیر حرم چه ها شده است

تیر آنقدر خورده بر بدنش

چقدر مثل نخل ها شده است

بر سرش آمده برادر وای
کمرش را گرفته تا شده است

تیری از دست حرمله بدجور
بین چشم دریده جا شده است

قامتش آب رفته اما نه
عضوهایی از او جدا شده است

زره اش تکه تکه غارت رفت
بدنی مانده نخ نما شده است

حرم از سیل خنده ها فهمید
دختری دست بر دعا شده است

زود از گوش دختران حرم

هر دوتا گوشواره وا شده است

کار زینب شروع شد دیگر

خشک شد شیر مادر اصغر

۱۳

اشعار شب تاسوعا - محمد بیابانی

سردار سرشکسته درخون شناورم

بعد از تو وای بردل من... وای بر حرم

حالا، پس از گذشتن چندین و چند سال

باور نداشتم که بخوانی برادرم

با این نگاه زخم مکن التماس من

باشد برای خیمه تنت را نمی برم

تا جابجا نگشته، سرت را تکان مده

باید که تیر را ز نگاهت درآورم

تا که صدای تو به در خیمه ها رسید

آنجا شکست پشت من و پشت خواهرم

دیگر رباب طفل خودش را تکان نداد

خشکید ابر گریه چشمان اصغرم

طفلی دوید بین خیام و به گریه گفت

وای از عدو... وای عمو... وای معجرم

حالا که راحت است خیالاتشان ببین

دشمن رسیده تا بغل گوش دخترم

اشعار شب تاسوعا – علی صالحی

دستی که سهم دست تو شمشیر کرده است

سهم رقیه را غل و زنجیر کرده است

مویم سفید بود ، قدم هم خمیده شد

آری مصیبت تو مرا پیر کرده است

ماه هزار تگه! شدی پخش روی خاک

نیزه تو را در علقمه تکثیر کرده است

در حیرتم که قدرت یک ضربه‌ی عمود

سردار را چگونه زمینگیر کرده است

بد جور بین ابرویت از هم شکافته

اصلاً تمام شکل تو تغییر کرده است

آرام باش تا که ز چشمت در آورم
تیر است یا که نیزه؟.. چرا گیر کرده است؟

مشک دریده را به سکینه نشان دهم
تا که نپرسد از چه عمو دیر کرده است

۱۵

اشعار شب تاسوعا – علی صالحی

نه فقط قد حسین را غم تو تا کرده
بِنگر داغ تو عباس چه با ما کرده

آنکه دستان تو را از بدن انداخت ببین
بهر دستم غل و زنجیر مهیا کرده

آنکه از هیبت نام تو تنش می لرزید

رفتی و دستِ بزَن بعد تو پیدا کرده

خوب شد چشم تو زخمیست نمی بینی که

چشم نامحرم عجب قد مرا تا کرده

به روی صورت طفلان عوض بوسه ی تو

اثر سیلی و شلاق چه خوش جا کرده

باز دارند سرت را سرِ نی می بندند

بسکه افتاده ای این زخم ، دهان وا کرده

بار اول سرِ نی دیدم و نشناختمت

چه کسی شکل تو را مثل معما کرده

ضربه ای که به سرت خورد عوض کرده تو را

آهن سخت چه با آن رخ زیبا کرده

سر اصغر که به سوی سر تو برگشته

مادر سوخته را محو تماشا کرده

اشک می ریزد و گوید که عزیز دل من

آب می خواهد و رو جانب سقا کرده

۱۶

تاسوعا

بسته از خون دلم راه تماشا شده است

تشنگی لب تو حیرت دریا شده است

مادرت ام بنین نیست اگر بر سر تو

همه ی دشت پر از گریه ی زهرا شده است

داغ دست قلم و مشک و علم پیرم کرد

بی تو ناچار ترینم کمرم تا شده است

بین این لشگر سر مست غرور از بدنت
پاسخ گریه ی من خنده و هورا شده است

قسمتی از سر تو ریخته بر شانه ی من
وای بر من چقدر زخم سرت وا شده است

این تمام بدنت نیست علمدار رشید
چقدر فاصله در قدّ تو پیدا شده است

گرچه بد از روی زین نقش زمینت کردند
تکه های بدنت بر سر نی پا شده است

کاسه ی چشم کجا حجم سر تیر کجا
آه در چشم تو شمشیر سه پر جا شده است

میکشم تیر من از چشم تو برخیز ببین
چقدر چشم حرامی به حرم وا شده است

خیمه ی دختر من بی تو در امنیت نیست
سایه ی کعب نی حرمله پیدا شده است

۱۷

اشعار شب تاسوعا - علی اکبر لطیفیان

پیش فرات این همه دریا چه می کند؟
این مشک روی شانه سقا چه می کند؟

تنها به خاطر گل روی سکینه است
دریایی التماس به دریاچه می کند

مبهوت مانده بود "خدای فرشته‌ها
مهریه مدینه در اینجا چه می کند؟"

نزدیک کردم به لبم تا که بنگری

روح بنفشه‌ای تو با ما چه می کند

زخم عطش ضریح لبم را شکسته کرد

حالا ببین که با لب گلها چه می کند؟

حالا میا به خیمه ببینم هر دومان

با موجهات فاطمه فردا چه می کند؟

در این طرف صدای پریشان دختری

بابا عمویم آن طرفِ ما چه می کند؟

۱۸

اشعار شب تاسوعا

چشم کردند حسودان قمرم را، چه کنم؟

این بلایی که غم آورده سرم را، چه کنم؟

تا شکستی همه جایِ تنِ من تیر کشید

تو بگو پشت و پناهم کمرم را چه کنم؟

نیمه ی جانِ من از داغِ پسر رفت ز دست

نیمه جانیست و این مختصرم را چه کنم؟

از خدا بی خبران تیر به مشکت زده اند

عطشِ اصغرِ خونینِ جگرم را چه کنم؟

من چگونه بدنت را ببرم تا خیمه؟

خنده و هلهله ی دور و برم را چه کنم؟

بعدِ تو فاتحه ی چادر و معجر خوانده ست

همه رفتند و تو رفتی و حرم را چه کنم؟

**

۱۹

اشعار شب تاسوعا - رضا رسول زاده

افتاده ای برای چه از پا ؟ بلند شو

خوردم زمین کنار تو، از جا بلند شو

لشکر به قامت خم من خنده می کند

شد علقمه محل تماشا ، بلند شو

لب تشنه اصغرم دگر از حال رفته است

گوید رباب : حضرت دریا بلند شو

مادر فتاد روی زمین گفت : یا علی

تو هم به اسم اعظم بابا بلند شو

...یک جور می دهیم جواب سکینه را

باشد ، بیا به خیمه تو حالا ، بلند شو

من قول می دهم که به رویت نیاورد

که خالی است مشک تو سقا ، بلند شو

اکنون که خوانده ای تو برادر حسین را

خواهر بگو به زینب کبری ، بلند شو

ام البنین نیامده زهرا که آمده

بی دست من به خاطر زهرا بلند شو

۲۰

اشعار شب تاسوعا – محمد ناصری

ای پهلوان من ن خواب عدو شیر میشود

این مرد دل شکسته از غم تو پیر میشود

ای قطره های خون تو نمک کربلای من

میبینم این زمین چگونه نمک گیر میشود

پیداست از نگاه زجر که ای تکیه حرم

کابوس دخترم بدون تو تعبیر میشود

تو فکر رفتنی و بعد تو هل من معین من

با سنگها و چوب و هلله تفسیر میشود

تو فکر رفتنی و بعد تو من نیز میروم

این دستهای زینب است که زنجیر میشود

عباس چشم دشمنان همه دنبال خیمه هاست

برخیز غیرت خدا به خدا دیر میشود

اشعار شب تاسوعا - حسین علاالدین

رخصت بده از داغ شقایق بنویسم
از بغض گلوگیر دقایق بنویسم
میخواهم از آن ساقی عاشق بنویسم
نم نم به خروش آیم و حق بنویسم

دل خون شد و از معرکه دلدار نیامد
"ای اهل حرم میر و علمدار نیامد"

در هر قدمت هر نفست جلوه ی ذات است
وصف تو فراتر ز شعور کلمات است
در حسرت لبهای تو لبهای فرات است
عالم همه از این همه ایثار تو مات است

از علقمه با دیده ی خونبار نیامد

"ای اهل حرم میر و علمدار نیامد"

سقا تویی و اهل حرم چشم به راحت
دل ها همه مست رجز گاه به گاهت
هر چند تو بودی و عطش بود و جراحت
دلواپس طفلان حرم بود نگاهت

سقای ادب جلوه ی ایثار نیامد
"ای اهل حرم میر و علمدار نیامد"

افتاد نگاه تو به مهتاب دلش ریخت
وقتی به دل آب زدی آب دلش ریخت
فرق تو شکوفا شد و ارباب دلش ریخت
با سجده ی خونین تو محراب دلش ریخت

صد حیف که آن یار وفادار نیامد

"ای اهل حرم میر و علمدار نیامد"

انگار که در علقمه غوغا شده آری

خونبار ترین واقعه بر پا شده آری

در بزم جنون نوبت سقا شده آری

دیگر پسر فاطمه تنها شده آری

این قافله را قافله سالار نیامد

"ای اهل حرم میر و علمدار نیامد"

ای علقمه از عطر تو لبریز، برادر

ای قصه دست تو غم انگیز، برادر

بعد از تو بهارم شده پاییز، برادر

برخیز! حسین آمده برخیز! برادر

عباس ترین حیدر کرار نیامد

"ای اهل حرم میر و علمدار نیامد"

۲۲

اشعار شب تاسوعا - علی اکبر لطیفیان

به نام آب ، به نام فرات نام شما

من آفریده شدم که کنم سلام شما

نوشته‌اند به روی جبین ما دو نفر

شما غلام حسین و منم غلام شما

خوشا به حال پرو بال این کبوترها

گهی به بام حسین و گهی به بام شما

تو آن همیشه امامی و ما همان مأموم

به قامتی که گرفتیم با قیام شما

تو ماه بودی و نزدیک آبها که شدی

تمام علقمه پا شد به احترام شما

هزار باده ، هزاران پیاله می روئید

همینکه تیر رسید و شکست جام شما

همینکه ناله‌ی ادراک اخیتان پیچید

شکست قامت طوبائی امام شما

مسیر علقمه را بوی انکسار گرفت

چه حس بی رمقی بود در کلام شما

به حال و روز بلندای تو چه آوردند

تمام علقمه پر گشته از تمام شما

بر سر نعل گل ام بنین غوغا شد

همه گفتند: حسین بن علی تنها شد

تا که حیرت زده در دشت دو دستت دیدم

گفتم از یوسف من یک اثری پیدا شد

صوت ادرکنی تو گم شده در هلهله ها

این چه شوریست که در لشگریان برپاشد

تا که دیدم بدنت را کمرم درد گرفت

خیز از جا و ببین پشت حسینت تا شد

از بلندای قدت جای دو لب باقی نیست

این همه تیر کجای بدن تو جا شد

با چه بغضی زده این ضربه خدا می داند

که ز فرق سر تو تا به ابرو باشد

صورت تو اثر از چادر خاکی دارد

گوئیا سجده تو بر قدم زهرا شد

گوئیا لشگری از پیکر تو رد شده اند

زیر پا خطبه ترویه تو امضا شد

بین یک دشت تنت ریخته صاحب علمم

صحنه قتلگهت علقمه نه دریا شد

۲۴

اشعار شب تاسوعا - روضه حضرت عباس(ع) - علی اکبر لطیفیان

این آبها که ریخت ، فدای سرت که ریخت

اصلا فدای امّ بنین مادرت، که ریخت

گفته خدا دو بال برایت بیاورند

در آسمان علقمه، بال و پرت که ریخت

اثبات شد به من که تو سقای عالمی

بر خاک قطره قطره ی چشم ترت که ریخت

طفالان از اینکه مشک به دست تو داده اند

شرمنده اند ، بازوی آب آورت که ریخت

گفتم خدا به خیر کند قامت تو را

این قوم غیض کرده به روی سرت که ریخت

وقت نزول این بدن نا مرتبت

مانند آب ریخت دلم؛ پیکرت که ریخت

معلوم شد عمود شتابش زیاد بود

بر روی شانه های بلندت سرت که ریخت

اما هنوز دست تو را بوسه می زنم
این آب ها که ریخت فدای سرت که ریخت

۲۵

اشعار شب تاسوعا - روضه حضرت عباس(ع) - علی اکبر لطیفیان

وعده ای داده ای و راهی دریا شده ای
خوش به حال لب اصغر که تو سقا شده ای

آب از هیبت عباسی تو می لرزد
بی عصا آمده ای حضرت موسی شده ای

به سجود آمده ای یا که عمودت زده اند
یا خجالت زده ای وه که چه زیبا شده ای

یا ابا گفتی و ناگه کمرم درد گرفت
کمر خم شده را غرق تماشا شده ای

منم و داغ تو و این کمر بشکسته

توئی و ضربه‌ای و فرق ز هم وا شده‌ای

سعی بسیار مکن تا که ز جا برخیزی

کمی هم فکر خودت باش بین تا شده‌ای

مانده‌ام با تن پاشیده‌ات آخر چه کنم؟

ای علمدار حرم مثل معما شده‌ای

مادرت آمده یا مادر من آمده است

با چنین حال به پای چه کسی پا شده‌ای

تو و آن قد رشیدی که پر از طوبی بود

در شگفتم که در این قبر چرا جا شده‌ای

۲۶

حضرت عباس(ع) - شهادت

آب آور را زدند ناله ای پیچید در خیمه که لشگر را زدند

در میان نخل ها دستها تا شد قلم گفتند حیدر را زدند
 باز هم از پشت نخل حرمله یک چشم، خولی یک چشم دیگر را زدند
 خورد تا روی زمین دید بر دیوار کوچه روی مادر را زدند
 تا که کوتاهش کنند تیغ ها از سمت پا بدجور پیکر را زدند
 یک نفر مو را گرفت یک تبر محکم به پایین آمد و سر را زدند
 آستین شد موی سر دزدهای قافله این بار معجر را زدند
 روی تیغ نیزه ها ابتدا عباس را و بعد اصغر را زدند
 چند باری او فتاد باز محکمر به روی نیزه حنجر را زدند
 بار دیگر سر نماند وای از پهلوی نوک نیزه برادر را زدند
 خواهرش با پارچه بست سر را تا نیافتد حیف خواهر را زدند

۲۷

حضرت عباس (ع) - شهادت

بازویت را به زمین میکشی و میگشی ام

این چنین پازدنت، پازده بر دلخوشی ام

ای علمدار رشیدم چه به هم ریخته ای!

دست و پا میزنی و غم به دلم ریخته ای
سرو بودی همه ی برگ و برت زرد شدند
تا که دستان تو افتاد همه مرد شدند!
چه کس اینگونه به خود حقّ جسارت داده؟
به روی قرص قمر ردّ عمود افتاده
دستت افتاده و یک تیر به چشمت زده اند
نقش بر خاک شدی و همه شان آمده اند
بلبل خوش سخنم بال و پرت ریخته اند
روبهان شیر شدند و به سرت ریخته اند
ماه شب های سیاهم به چه روز افتادی؟
همه ی پشت و پناهم به چه روز افتادی
سرو رعنا ی برادر چقدر خم شده ای!
شاه شمشاد قدان! خردشدی، کم شده ای
جانِ داداش بیا قلب حرم را نشکن
قوّت زانوی زینب! کمرم را نشکن
آب اگر ریخت عزیزم به فدای سرِ تو

کمر من شد اگر خم به فدای سر تو
تو اگر آب نیاری هم عزیزی عباس
و اگر دست نداری هم عزیزم عباس
هیچ کس آب نمیخواست فقط خیمه بیا
دختر فاطمه تنهاست فقط خیمه بیا
تو بمانی همه ی قوم سرم میریزند
پاشو عباس، نباشی به حرم میریزند
قسمت می دهم ای یار بیا برگردیم
جان شش ماهه! علمدار بیا برگردیم
ترسم این است بمانی تو و تکرار شود
کوچه و سیلی و دیوار... بیا برگردیم
خواهر غم زده ام باز بلا می بیند
می برندش سوی بازار بیا برگردیم
خیمه بی پشت و پناه است رقیه تنهاست
پسر حیدر کرار بیا برگردیم
جان عباس به من رحم کن و خیمه بیا

قسمت می دهم ای یار بیا برگردیم

۲۸

حضرت عباس(ع)-مدح

السلام ای فکر فرداهای من

پیشواز روز عاشورای من

السلام ای غمزه ی کاری شده

عشوه ی از قبل معماری شده

ای خدای زارعان کشت ها

ای به مسجدهای مردم خشت ها

کیستی ای داغ عرفان بر جبین

در تحرّک اولین کوه زمین

من تو را دیدم که در نذری قدیم

برتری می یافت نامت بر کلیم

از رُعایا چون وکیلان یاد کن

کدخدایی در حسین آباد کن

آه ای ستر نوامیس علی

کیستی ای مرد قدّیس علی

ای بلندای «أحامی» را ابد

تیغ بازِ قل هو الله احد

جز تو بعد از چهارده یکتا که شد؟

زیر این هفت آسمان دریا که شد؟

ای سر زلفت خم اندر خم ترین

ای جدا و از همه درهم ترین

ای ازل قدّ ابد بالای من

ای غروب روز تاسوعای من

ای علاج دردهای لا علاج

دردها دارند بر تو احتیاج

بی تو نذری های ما ته می گرفت

روضه خوان هم شور کوته می گرفت

ای کلیم الله ممتد آمده

«فوق کُلّ ذی یدٍ یدٍ» آمده

چون به چشمانت نظر انداخته
موسی از دستش سپر انداخته
ای نمازت در فلک ذوقبلتین
گه به سوی زینبی گاهی حسین
تا که بالای سرت مولای توست
شاخص قبله قد رعناى توست
ای همه قدها نگونسار سرت
هرچه پیشانی است بر خاک درت
ای به موقوفات زهرایی نخست
برترین موقوفه ها دستان توست
ای دعای مستجاب فاطمه
ای سحاب بی حساب فاطمه
بازی طفلان حَکَم دارد، تویی
داوری کردن قسم دارد، تویی
دجله بازی کار مشک دوش توست
دجله پیراهن سر کوی تو شست

نبض دریا زیر انگشت تو زد

آسمان هم تکیه بر پشت تو زد

بو تراب آب ناب قاب چشم

حکمران دست ها، ارباب چشم

خاک من در روز فهم خوب و بد

زیر پای تو دهن وا می کند

پس قیامت شور احساس من است

صور من عباس عباس من است

ای بلور اختصاص فاطمه

ای صحابی خواص فاطمه

ای غرور دختران سوخته

عصمت بی معجران سوخته

ای به مضمون های نو تدوین شده

ای همه خوبان ز تو تضمین شده

مزرع سبز فلک مال تو بود

هرچه سبزی بود در شال تو بود

تو ملائک را ادب آموختی

آدمی را هم تو تب آموختی

عشق بی تو پاری ای تللیس بود

آدمی دور از ادب ابلیس بود

بی تو ملک غبطه آبادی نداشت

اینچنین جعفر شدن شادی نداشت

تا ثریا راست شد دیوار تو

آفرین ها بر تو و معمار تو

مادر تو سالها پیش از غزل

آفرینش درس می داد از ازل

جانمازش معبر جبریل بود

چادرش از بال میکائیل بود

حضرت مریم به پابوس درش

وقت قبلی می گرفت از نوکرش

مادر تو انعکاس فاطمه است

ظرف تکریم و سپاس فاطمه است

ای دو دستت مثل طوبی سربلند

اولیاء مداح دستان تواند

یاد حمزه می کنند از یاد تو

از جگر سوزند با اولاد تو

حمزه و عباس! از این تعبیر پاک

یک عمو بودن نباشد اشتراک

بین صدها نذر رایج تر تویی

از همه باب الحوائج تر تویی

ای نمکدان های پای روضه ها

شورهای انتهای روضه ها

ای بلوغ شورهای هیئتی

ای دف و تنبورهای هیئتی

من یقین دارم که طوفان کار توست

سیل در خشم و غضب ابزار توست

مرکز ثقل تکامل ها تویی

قبضه دار جان کاکل ها تویی

بادها فرمانبر انگشت‌رت

مملکت‌ها خانه‌های بی‌دِرت

عرض‌اندام تو ای ثانیِ اب

موی می‌ریزد ز شیران عرب

گرچه ماهی، یک‌دو دم هم سیل‌باش

روز من! بر قوم کافر لیل‌باش

تیغ تو جولان فروش عرصه‌هاست

تیغ تو در اصل شمشیر خداست

جز تو خشم الله را ابرو که شد؟

جز تو جسم الله را بازو که شد؟

جز تو عید تیربارانی که داشت؟

غیر تو پینه به پیشانی که داشت؟

کی به چشم خود پناه تیر شد؟

کی دعاگوی لب شمشیر شد؟

سجده‌ی بی‌دست غیر از تو که کرد؟

رکعتی بدمست غیر از تو که کرد؟

یا ابالغوث ای ولی بن ولی

کاشف الکرب حسین بن علی

ای یل ام البنین پور نجف

دولت محمود و منصور نجف

تو به تنهایی بنین مادری

عونی و عثمانی و هم جعفری

چون تو را دادند دست مرتضی

خیس می شد چشم مست مرتضی

پس دو دستت را ضریح کام کرد

یعنی اول شرح سر انجام کرد

عکس حیدر را دو چشمانت گرفت

شیر حق جا در میان جام کرد

با صدا بوسید دستان تو را

ملک خود را شیر حق اعلام کرد

گفت با برّ زمان ربّ زمین

دل پریشان و غمین ام البنین

ای عزیز قوم، میر عاطفه

ای دل قرص تو قرص عاطفه

ای به پایت جای لبهای شعیب

دست نوزادم گمانم داشت عیب

گفت آن دید بلند روزگار

حضرت سبوح قدّوس اعتبار

عیب با اطفال ما بیگانه است

کی دهد کامل به دست نقص، دست؟

من تبرک می کنم احساس را

شاخه ی طوبی و عطر یاس را

کودک تو حضرت عباس ماست

شیرخوارت شیرخوار کربلاست

ما به تو دریای بی حد داده ایم

ساقی آل محمد داده ایم

من نمی بوسم مگر آداب را

در شفاعت جامع اسباب را

پس تو ای مهمور لب های خدا
جمع شد در تو سبب های خدا
چونکه لب نشر عواطف می کند
در بدن لب کار عارف می کند
بوسه ای کالم به داد من برس
جز دو دستت بهر چیدن نیست کس
نابلد هستم نشانم را بگیر
بی ادب هستم دهانم را بگیر

ای خطیب نهر سرد روز داغ
از چه از منبر نمی گیری سراغ؟
آبهای پست را «ارشاد» کن
چون «امالی» اولیا را یاد کن
ای شهاب زین سوار تند رو
زین ره پر نخل لطفی کن مرو
پشت هر نخلی عمود کینه ای است

هر عمودی قاتل آئینه ای است

ای عمود نور، مایل تر برو

ای یم توحید، ساحل تر برو

پیش مردم عشوه کاری، خوب نیست

این قدر لایا شدن مطلوب نیست

ترسم اینک تیرها کاری کنند

صورت مه را قلمکاری کنند

کاش در گردن دعایی داشتی

یا که تیغ ره گشایی داشتی

ای کلام الله پر تذهیب من

سوره ی والنجم خوش ترتیب من

آن مبادا بین این دلوپسی

آیه هایت را به هم ریزد کسی

ترسم اینک تیراندازی کنند

نیزه ها با پیکرت بازی کنند

چشم زخم کوفیان خیره سر

چیره می سازد سنان را بر سپر

وای بر من منقبت باران شدی

صنعت دست قلمکاران شدی

تیرها بوسه به مینویت زدند

دست بر دامان ابرویت زدند

رس به فریاد ای کماندار نجف

بر هزاران تیر، تنها یک هدف؟!

طفلکت را در بغل جایی بده

مشک خود را لااقل جایی بده

کولیان چشم سیاهت دیده اند

بدصفت ها بی پناحت دیده اند

بد چو آمد بر سرت شد بد دلش

مادرت در خانه می ریزد دلش

دستهایت را به قدری فاصله

خوب خوابانند بین غائله

مشک بر دندان گرفتی روز سخت

مثل میوه بر سر شاخ درخت

حیف از آن چشمی که راه تیر بست

گونه ای که عهد با ششیر بست

حیف از آن قامت که خون آلود شد

حیف از آن نخلی که پر از دود شد

استخوانت خورده با آهن گره

گشته درهم پیکر تو با زره

آه یا عباس مشکت را زدند

کیسه ی مجموع اشکت را زدند

پس الف کن دال را مرکب مران

این فرس را جانب زینب مران

کوه رحمت بر زمین افتاده است

یا امیرالمؤمنین افتاده است

کینه های خیبری گل می کند

مرحبا! مرحب تأمل می کند

ای نمازت فارغ از رکن و قیام

متّصل شد نیت تو بر سلام

نیتت بود آب و بر خاکت زدند

تیغ بر «ایاک ایاک» ت زدند

متّفق گشتند موران هوس

تا بیندازند شیری از نفس

پس تو استمداد را آغاز کن

«یا ایا ادرک خاک» ت ساز کن

مژده یا عباس می آید نگار

ذوالجناحش اسب و تیغش ذوالفقار

با شتاب از دور می آید حسین

زیر خون مستور می آید حسین

از سر هر کشته ای رنگی بر اوست

از سر هر زخمه آهنگی بر اوست

گرد کرده چشم و در ابرو گره

از غضب افکنده در بازو گره

می فشارد پای در پای رکاب

چرخ می ترسم بماند از شتاب
لک زده چشمش برای دیدنت
کرده لب را غنچه ی بوسیدنت
این توقف چیست مولا می کند؟
چیست آن کز خاک پیدا می کند؟
خم شد و بوسید و شد بیچاره ای
گویا دیده است قرآن پاره ای
صبر کن اما! لبش گلرنگ شد
مثل وقت رفتنت دلتنگ شد
دستهای توست می مالد به لب
بوسه می گیرد ز قتال العرب

ای سرت در خیل سرها سربلند
ز آن بلندی بر من سائل بخند
من شریک گریه های زینبم
من فراتی خسته و جان بر لبم

شرمسارم از خروش و جوش خود
می کشم بار گنه بر دوش خود
بعد تو ماندن گناه اکبر است
زین گنه خواندن گناهی دیگر است
بعد تو باید که افتاد و شکست
چون عمود خیمه ات از پا نشست
جان به لب آمد لب شطّ فرات
«معنی» از دستش نمی ریزد دوات
در حقیقت جزء با کل واصل است
شیربچه نیز شیر کامل است
شیر شیر است و نمی گنجد به وهم
لیک هر کس می برد از شیر سهم
تا علی کار پیمبر می کند
پور حیدر کار حیدر می کند

ای وای سایه سرم از دست می رود
پشت و پناه دخترم از دست می رود
بی تکیه گاه می شوم و می خورم زمین
یک کوه در برابرم از دست می رود
او یک تنه تمام بنی هاشم من است
با این حساب لشگرم از دست می رود
دارم برای غارتم آماده می شوم
ای وای من برادرم از دست می رود
این ضربه ی عمود، عمود مرا کشید
از این به بعد این حرم از دست می رود
نزدیک می شوند به خیمه نگاه کن
دارد غرور خواهرم از دست می رود

۳۰

حضرت عباس(ع) - شهادت

ای تکسوار یک دله روحی لک الفداء
پشت و پناه قافله روحی لک الفداء
لحظه به لحظه سیره ناب حسینی ات
بر عشق و عقل تکمله روحی لک الفداء
گرد لب تو کوثر و تسنیم و سلسبیل
گرم طواف و هروله روحی لک الفداء
حالا بین میان حرم از تب عطش
برپاست شور و ولوله روحی لک الفداء
با مشک تشنه اذن سقاییت گرفته ای
خون گشته قلب حوصله روحی لک الفداء
حس کرد دست تو خنکای شریعه را
اشک تو کرد از او گله روحی لک الفداء
سیراب گشت مشک تو و پر کشیده ای
سمت خیام صد دله روحی لک الفداء
حالا سپاه روبرویت صف کشیده اند
سخت است طیّ مرحله روحی لک الفداء

با نیزه و عمود و سه شعبه رسانده اند
خود را به این مقاتله روحی لک الفداء
ناگاه از یسار و یمین قُطعت یداک
برخاست بانگ هلهله روحی لک الفداء
با چشم مهربان تو ای ماه من! چه کرد؟
گلزخم تیر حرمله روحی لک الفداء
رفتند تا که رخت اسارت به تن کنند
بعد از تو اهل قافله روحی لک الفداء
می دوخت چشم حسرت خود را به چشم تو
دستی میان سلسله روحی لک الفداء

**

این قبر کوچک تو و آن قامت رشید!
سخت است این معادله روحی لک الفداء

آب میریزد به هم

دست در دریا زدی مهتاب میریزد به هم

رود پر جوش و خروش

از تلاطم های تو مرداب میریزد به هم

چشم هایت قاب عشق

حیف! با تیرسه شعبه قاب میریزد به هم

با عمود آهنین

هم سر و هم گیسوی پر تاب میریزد به هم

دست هایت بین راه...

هر قدم تا علقمه ارباب میریزد به هم

ای پناه خیمه ها

می روی بعد از تو دیگر خواب میریزد به هم

گر نباشی در حرم

معجر و موی سر و جلباب میریزد به هم

حضرت عباس (ع) - شهادت

ای کشتهٔ راه داور من
ای پشت و پناه لشکر من
ای نور دو دیده ی تر من
عباسِ جوان ، برادر من
برخیز که من غریب و زارم
بی مونس و یار و غمگسارم
غیر از تو برادری ندارم
عباسِ جوان، برادر من
برخیز گذر به خیمه ها کن
غمخواری آل مصطفی کن
بر وعده ی خویشتن وفا کن
عباسِ جوان، برادر من
دیدی که فلک به ما چه ها کرد؟
ما را به غم تو مبتلا کرد

کی دست تو را ز تن جدا کرد

عباسِ جوان، برادر من

گفتم که در این دیار فانی

شاید که تو بعد من بمانی

خواهر به سوی وطن رسانی

عباسِ جوان، برادر من

۳۳

حضرت عباس(ع)-شهادت

من زاده ی علی مرتضیایم

من شاهباز ملک "لا فتی" یم

فضل و شرف، همین بس از برایم

که خادمم به درگاه حسینی

و الله إن قطعتموا یمینی

خدمتگزار زاده ی بتولم

من باغبان گلشن رسولم

ز افسردگی گلشنش ملولم

دارم دل شکسته و غمینی

و الله إن قطعتموا یمینی

سقای تشنگان بی پناهم

دشمن، اگر چه گشته خار راهم

من یک تنه، حریف این سپاهم

إنی أحامی أبداً عن دینی

و الله إن قطعتموا یمینی

استاده ام کنار آب لغزان

آیم بر آب و قلب من، فروزان

در آب و آتشم چو شمع سوزان

سوزم ز خاطرات آتشی

و الله إن قطعتموا یمینی

یا رب، مدد کن این فرس برانم

و این آب را به خیمه گه رسانم

دیگر چه غم که بعد از آن نمانم

جانم فدای عشق نازنینی

و الله إن قطعتموا یمینی

در خاک و خون، دلم از این غمین است

که از عطش، لب تو آتشین است

دستم جدا، فتاده بر زمین است

در فرق من، عمود آهیننی

و الله إن قطعتموا یمینی

۳۴

حضرت عباس(ع)-مدح و شهادت

ای حرمت قبله ی حاجات ما

یاد تو تسبیح و مناجات ما

تاج شهیدان همه عالمی

دست علی، ماه بنی هاشمی

هم قدم قافله سالار عشق

ساقی عشاق و علمدار عشق

سرور و سالار سپاه حسین

داده سر و دست به راه حسین

عمّ امام و اخ و ابن امام

حضرت عباس علیه السلام

ای علم کفر نگون ساخته

پرچم اسلام بر افراخته

مکتب تو مکتب عشق و وفاست

درس الفبای تو صدق و صفاست

شمع شده، آب شده، سوخته

روح ادب را، ادب آموخته

آب فرات از ادب توست مات

موج زند اشک به چشم فرات

یاد حسین و لب عطشان او

و آن لب خشکیده ی طفلان او

ساقی کوثر پدرت مرتضی است

کار تو سقایی کرب و بلاست

هر که به دردی و غمی شد دچار

گوید اگر یک صد و سی و سه بار

ای علم افراشته در عالمین

اِکْشِف یا کاشف کرب الحسین

از کرم و لطف جوابش دهی

تشنه اگر آمده آبش دهی

چون نهم ماه محرم رسید

کار بدان جا که تو دانی کشید

از عقب خیمه ی صدر جهان

شاه فلک جاه ملک آشیان

شمر به آواز تو را زد صدا

گفت کجایید، بنو اختنا

تا برهاند ز هنگامه ات

داد نشان خط امان نامه ات

رنگ پرید از رخ زیبای تو

لرزه بیفتاد بر اعضای تو

من به امان باشم و جان جهان
از دم شمشیر و سنان بی امان
دست تو نگرفت امان نامه را
تا که شد از پیکر پاکت جدا
مزد تو زین سوختن و ساختن
دست سپر کردن و سر باختن
دست تو شد دست شه لا فتی
خط تو شد خط امام خدا
چار امامی که تو را دیده اند
دست علم گیر تو بوسیده اند
طفل بدی، مادر والا گهر
برد تو را ساحت قدس پدر
چشم خداوند چو دست تو دید
بوسه زد و اشک ز چشمش چکید
با لب آغشته به زهر جفا
بوسه به دست تو بزد مجتبی

دید چون در کرب و بلا شاه دین

دست تو افتاد به روی زمین

خم شد و بگذاشت سر دیده اش

بوسه بزد بالب خشکیده اش

حضرت سجاد هم آن دست پاک

بوسه زد و کرد نهان زیر خاک

مطلع شعبان همایون اثر

بر ادب توست دلیلی دگر

دوم این ماه چو نور امید

شعشعه ی صبح حسینی دمید

چارم این مه که پر از عطر و بوست

نوبت میلاد علمدار اوست

شد به هم آیخته از مشرقین

نور ابوالفضل و شعاع حسین

ای به فدای سر و جان و تنت

وین ادب آمدن و رفتنت

وقت ولادت قدمی پشت سر

وقت شهادت قدمی پیش تر

مدح تو این بس که شه ملک جان

شاه شهیدان و امام زمان

گفت به تو گوهر والا نژاد

جان برادر به فدای تو باد

شه چو به قربان برادر رود

کیست «ریاضی» که فدایت شود؟

۳۵

حضرت عباس(ع)-مناجات

آمدم آب به خیمه برسانم که نشد

چقدر غصه و غم خوردم از این غم که نشد!

تیرِ نامرد اگر یاور مشکم می شد...

می شد این آب شود چشمه ی زمزم که نشد

حیف شد چیز زیادی به حرم راه نبود

سعی کردم بدنم را بکشانم که نشد
تا دو دستم به بدن بود علم بر پا بود
خواستم حفظ شود بیرق و پرچم که نشد
سعی کردم که نیفتم ز روی اسب ولی
ضربه آنقدر شتابان زد و محکم که نشد
گفتم این لحظه ی آخر که در آغوش تو ام
لا اقل روی تو را سیر بینم که نشد
بگو از من به رقیه که حلالم بکند
آدمم آب به خیمه برسانم که نشد

۳۶

حضرت عباس(ع) - شهادت

علمدار سپاهم، چه کردی علّمت را
علم کو؟ که ببوسد، دو دست قلمت را
لب خشک تو دارد، ز عشق تو سخن ها
تویی روح فُتوّت، تویی جان مُروّت
پس از این همه ایثار، شده ختم، اُخوّت
لب خشک تو دارد، ز عشق تو سخن ها

ز بعد رفتن تو، شود به من جسارت
شود عَمَّهٔ سادات، مهیای اسارت
لب خشک تو دارد، ز عشق تو سخن ها
اگر تیر به چشمت، عدوی تو نشانده
پی دیدن طفلان، دگر دیده نمانده
لب خشک تو دارد، ز عشق تو سخن ها

السلام علیک یا عبدالصالح

یا ابا الفضل العباس

علیه السلام